

نی انجمله پیر بقوت و صفت بر سر آمد و کسی را در زمان او
اسکان معاومت نبود تا بخدی که پیش ملک آمد و گفت
استاد حق فضیلتی که بر من است از روی بزرگی است
و اگر نه من بقوت از او کمتر نیستم و بصفت با او برابر
ملک این سخن دشوار آمد بفرمود تا مصارعت نمایند مقام
بمنیع ترتیب کردند و ارکان دولت و زور آوران
ملک همه حاضر شد پس چون پیل مست اندر آمد بقتد
که اگر کوه روین بودی از جای بکنیدی استاد و
که چون بقوت از او برتر آسبت بدان فن غریب که
پنهان داشته بود باوی در آویخت پس دفع آن توان
کرد استاد او را بدو دست بر بالای سر برده فرود

ازین بر تو گذر کرد چسرا خدمت نکردی و شرط ادب
بجانیاوردی گفت سلطان را بگوئی که توقع خدمت از
بدار که توقع نغمت از تو دارد دیگر آنکه ملوک از بهر پایش
نه رعیت برای طاعت ملوک و نه پادشاه پاسبان
در ویش است که چه نغمت بفرود دولت اوست
کوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت
اوست ای بی امر و زکامران پنی دیگر پیر اول از غایبده
ریش روزگی چند باش تا بخورد خاک مغز خیار
اندیش فرق شاهی و بندگی برخواست چون قضا
نوشته آمد پیش که کسی خاک مرده بار کند است ناسد
توانکار در ویش ملک القهار در ویش مسواری